

معنا*

اچ . پی . گرایس
ترجمه نادر شکراللهی

جمله‌های زیر را در نظر بگیرید:

"Those spots mean (meant) measles."

«آن لکه‌ها نشانه [بیماری] سرخک است (بود).»^۱

"Those spots didn't mean anything to me, but to the doctor they means measles."

«آن لکه‌ها برای من هیچ معنایی نداشتند، اما از نظر دکتر نشانه سرخک بودند.»

"The recent budget means that we shall have a hard year".

«بودجه اخیر حاکی از این است که ما سال سختی خواهیم داشت.»

۱) من نمی‌توانم بگویم: «آن لکه‌ها نشانه سرخک بودند، اما او سرخک نداشت»، و نمی‌توانم بگویم «بودجه اخیر مستلزم این است که ما سال سختی خواهیم داشت، اما ما سال سختی نخواهیم داشت.» به عبارت دیگر، در مواردی مثل موارد فوق، x به معنای آن بود که p و x به معنای آن است که p مستلزم p اند.

۲) من نمی‌توانم بر طبق جمله «آن لکه‌ها نشانه سرخک است (بود)» استدلال کنم و به نتیجه‌ای در مورد «آن چه آن لکه‌ها نشانه آن هستند (بودند)» برسم؛ برای مثال، من مجاز نیستم بگویم «آن چه

آن لکه‌ها نشانه آن بودند آن بود که او سرخک داشت. « به همین سان از جمله مربوط به بودجه اخیر نمی‌توانم این نتیجه را بگیرم که «آنچه بودجه اخیر حکایت از آن دارد آن است که ما سال سختی خواهیم داشت. »

۳) من نمی‌توانم از جمله «آن لکه‌ها نشانه سرخک بودند» بر نتیجه‌ای به این مضمون استدلال کنم که شخصی با آن لکه‌ها فلان چیز را منظور داشت. کم و بیش همین مطلب در مورد جمله مربوط به بودجه اخیر صادق است.

۴) برای هیچ یک از مثال‌های گذشته نمی‌توان جای‌گزینی یافت که در آن به دنبال فعل mean «معنا می‌دهد» جمله یا عبارت داخل گیومه بیاید. برای مثال، جمله «Those spots meant measles» «آن لکه‌ها نشانه سرخک بودند» را نمی‌توان از نو به این صورت بیان کرد - «Those spots meant 'measles'» یا این گونه «Those spots meant 'he has measles'» «آن لکه‌ها نشانه آن بودند که او سرخک دارد.»

۵) از سوی دیگر، برای همه این مثال‌ها می‌توان جای‌گزین تقریبی پیدا کرد که با عبارت «این واقعیت که...» آغاز می‌شود؛ برای مثال، «این واقعیت که او آن لکه‌ها را داشت نشانه آن بود که او سرخک داشت» و «این واقعیت که بودجه اخیر آن‌طور که بود حاکی از این است که ما سال سختی خواهیم داشت.»

حال جمله‌های قبلی را با جمله‌های زیر مقایسه کنید:

"Those three rings on the bell (of the bus) mean that the 'bus is full';"

«آن سه بار به صدا درآمدن زنگ (اتوبوس) به این معناست که 'اتوبوس پر است' .»

"That remark, 'Smith couldn't get on without his trouble and strife' means that Smith found his wife indispensable."

«این اظهار نظر که 'اسمیت نمی‌توانست بی‌درد سر و جرّ و بحث ادامه دهد' به این معنا بود

که اسمیت [زندگی با] همسرش را ضروری می‌دانست.»

۱) من می‌توانم جمله نخست را بکار برم و در ادامه بگویم «اما در واقع اتوبوس پر نیست - کمک‌راننده اشتباه کرده است»؛ و می‌توانم جمله دوم را بکار برم و اضافه کنم که «اما در واقع اسمیت هفت سال پیش با همسرش متارکه کرد.» به عبارت دیگر، اینجا x به معنای آن است که p و x به معنای آن بود که p مستلزم p نیست.

۲) من از جمله نخست می‌توانم به گزاره‌ای در مورد «آن چه اراده می‌شود [شد]» و از جمله دوم هم به گزاره‌ای در مورد «آن چه» از اظهار نظر نقل شده «مراد می‌شود (می‌شد)» استدلال کنم.

۳) من می‌توانم از جمله نخست بر این نتیجه استدلال کنم که شخصی (یعنی کمک‌راننده) با به صدا درآوردن زنگ‌ها، این معنا و مقصود را داشت یا به هر تقدیر باید می‌داشت که اتوبوس پر (از جمعیت) است، و من بر همین قیاس می‌توانم به نفع جمله دوم استدلال کنم.

۴) جمله نخست را می‌توان به صورتی بازگو کرد که در آن به دنبال فعل «به این معنا است» عبارت داخل گیومه بیاید. یعنی «سه بار به صدا درآمدن زنگ به این معناست که 'اتوبوس پر است'». در مورد جمله دوم هم می‌توان این کار را کرد.

۵) جمله‌ای نظیر «این واقعیت که زنگ سه بار به صدا درآمده است به این معناست که اتوبوس پر است» باز گفته معنای جمله نخست نیست. هر دو ممکن است صادق باشند، اما این دو جمله، حتی به صورت تقریبی، معنای یکسانی ندارند.

هنگامی که تعابیر «به این معناست» «به معنای چیزی است» «به معنای آن است که» به نحوی استعمال می‌شوند که در جمله‌های گروه نخست بکار می‌روند، من از معنا یا معانی‌ای که این تعابیر بدان معنا یا معانی استعمال می‌شوند به عنوان معنا، یا معانی طبیعی تعابیر مورد بحث سخن می‌گویم. وقتی آن تعابیر به نحوی که در جمله‌هایی از نوع جملات گروه دوم بکار می‌رود استعمال می‌شوند من از معنا یا معانی به عنوان معنا یا معانی غیر طبیعی تعابیر مورد بحث سخن می‌گویم.

هم‌چنین قصد دارم برای سهولت کار در ذیل عنوان معانی طبیعی کلمه «mean» مفاهیمی را بگنجانم که می‌توانیم در مورد آنها در قالب جمله‌هایی با این الگو "A means (meant) to do" "A so-and-so (by x) (از x) قصد دارد (یا قصد داشت) که فلان کار را انجام دهد" مثال بیاوریم که در آن A یک عامل انسانی است. از طرف دیگر، همچنان که مثال‌های گذشته نشان می‌دهد، من ذیل عنوان معانی غیر طبیعی «mean» هر معنایی از «mean» را می‌گنجانم که در جملاتی با این الگو یافت می‌شود «A means (meant) something by x» «قصد A از x چیزی است (بود) یا «A Mean (meant) by x that...» «قصد A از x این است (بود) که...» (این الگو بیش از حد انعطاف‌ناپذیر است اما به عنوان یک علامت به کار می‌آید).

من نمی‌خواهم بگویم که همه موارد استعمال «mean» به سادگی و روشنی در یکی از دو

گروهی که متمایز کردیم قرار می‌گیرند؛ اما به گمان من در اکثر موارد لا اقل به نحوی نسبتاً شدید، باید تمایل داشته باشیم که استعمال «mean» را در یک گروه بپذیریم، نه در گروه دیگر. پرسشی که اکنون مطرح می‌شود این است که: «در مورد تمایز بین مواردی که در آن می‌باید بگوییم که این کلمه در معنای غیر طبیعی بکار رفته و مواردی که در آن می‌باید بگوییم این کلمه در معنای غیر طبیعی بکار رفته است، چه چیز بیشتری می‌توان گفت؟» البته این پرسش ما را از تلاش برای عرضه تبیینی از معنای غیر طبیعی بر حسب معنایی طبیعی از فعل «mean» باز نمی‌دارد. به گمان من پرسش در مورد تمایز معنای طبیعی و غیر طبیعی همان است که افراد هنگامی که به تمایز بین نشانه‌های «طبیعی» و «قراردادی» علاقه نشان می‌دهند، به آن می‌رسند. اما به نظر من صورت بندی من بهتر است. زیرا بعضی چیزها که ممکن است به معنای غیر طبیعی چیزی باشند علائم نیستند (برای مثال کلمات علائم نیستند)، و بعضی به هیچ معنای متعارفی قراردادی نیستند (مثل پاره‌ای ایما و اشارات)، در حالی که بعضی امور که معنای طبیعی دارند علائم معنایی که می‌رسانند نیستند (مقایسه کنید با مثال بودجه اخیر).

در ابتدا می‌خواهم اجمالاً به آن چه ممکن است از آن به پاسخی از سنخ علی به پرسش «معنای غیر طبیعی چیست؟» تعبیر کرد پردازم و آن را رد کنم. برای مثال، چه بسا سعی کنیم، کم و بیش هم‌داستان با سی. ال. استیونسن^۲، بگوییم که، برای آن که x به معنای غیر طبیعی چیزی باشد، x باید (تقریباً) تمایلی به ایجاد نگرشی (شناختی^۳ یا غیر شناختی) در مخاطب داشته باشد و در مورد متکلم به وسیله این نگرش تمایلی ایجاد کند، در عین این که این تمایلات به «روندی پیچیده از شرطی کردن توجه به استعمال آن علامت در ارتباط» وابسته باشند و این به وضوح رخ نمی‌دهد.

(۱) بیایید موردی را مورد توجه قرار دهیم که در آن یک گفته، (اگر اصلاً واجد معنای غیر طبیعی چیزی محسوب شود) از نوع توصیفی یا آموزنده باشد و از این رو نگرش مربوطه، نگرشی شناختی خواهد بود، برای مثال، یک باور (من کلمه «گفته» را به عنوان کلمه‌ای خنثی استفاده می‌کنم تا بر هر داوطلب معنای غیر طبیعی اطلاق شود. این کلمه ابهام‌کنش مصداقی^۴ بی‌دردسری دارد.) شکی نیست که بسیاری از مردم وقتی فکر می‌کنند در شرف رفتن به (مجلس) رقص هستند تمایل دارند کت فراق بپوشند، و همچنین شکی نیست که بسیاری از مردم وقتی می‌بینند کسی کت فراق پوشیده نتیجه می‌گیرند که شخص مورد نظر در شرف رفتن به «مجلس»

رقص است. آیا این قضیه ما را متقاعد می‌کند که پوشیدن کت فراک به معنای غیرطبیعی آن است که شخص در شرف رفتن به (مجلس) رقص است (یا در واقع، این عمل اساساً به معنای غیرطبیعی چیزی است)؟ مسلماً نه. رجوع به عبارت توصیفی «وابسته به روند پیچیده شرطی سازی...» هیچ کمکی نمی‌کند. زیرا اگر تمام معنای این (عبارت) آن است که واکنش به دیدن کت فراکی که کسی بر تن دارد به گونه‌ای فراگرفته شده یا کسب شده باشد؛ این (تعریف) مورد کنونی ما را از این که موردی از معنای غیرطبیعی باشد خارج نمی‌کند. اما اگر مجبور باشیم بخش دوم عبارت توصیفی را جدی بگیریم (توجه کردن به استفاده از علامت در ارتباط)، در این صورت، مسلماً دلیل معنای غیرطبیعی دوری است. عاقلانه‌ترین کار این است که بگوییم « x معنای غیرطبیعی دارد در صورتی که در ارتباط (پیام‌رسانی) استفاده شود»^۵ که هر چند درست است اما سودمند نیست.

۲) اگر این کفایت نمی‌کند، پس مشکلی وجود دارد. به گمان من، این مشکل در واقع همان مشکلی است که استیونسن بدان پی برد: چگونه باید از گفتن این که، برای مثال «جونز بلند قد است» بخشی از آن چیزی است که از «جونز ورزشکار است» منظور است، اجتناب کنیم، زیرا وقتی به کسی می‌گوییم که جونز ورزشکار است این گفته باعث می‌شود که او باور کند که قد جونز بلند است. در اینجا استیونسن از قواعد زبان‌شناسی، یعنی یکی از قواعد مسامحه‌آمیز زبان که «ورزشکاران ممکن است قد بلند نباشند» استمداد می‌طلبد. این برابر است با این که بگوییم ما طبق قواعد ممنوعیتی نداریم که از «ورزشکاران کوتاه قد» سخن بگوییم. اما چرا این ممنوعیت را نداریم؟ این عدم ممنوعیت از آن جهت نیست که این عبارت مخالف قواعد دستور زبان نیست یا این که خلاف ادب نیست و مانند آن، بلکه از قرار معلوم از آن جهت است که این عبارت بی‌معنا نیست (یا، اگر این گفته بیش از حد غلیظ است، از آن جهت است که به هیچ وجه قواعد مربوط به معنای تعابیر مورد بحث را نقض نمی‌کند). اما به نظر می‌رسد این ما را وارد دور دیگری می‌کند. علاوه بر این، کسی ممکن است پرسد اگر در اینجا مجازیم که به قواعد تمسک کنیم تا مراد و مقصود را از آن چه گفته می‌شود، باز شناسیم، چرا پیش از این، برای مثال، در مورد آه و ناله‌ها تمسک نجستیم که برای پرداختن به آنها استیونسن عبارت توصیفی راجع به وابستگی به شرطی سازی را در اصل وارد کرد.

نقص دیگر در نظریه علی از نوعی که اندکی پیش به شرح و توضیح آن پرداختیم، حتی اگر

آن را به همین وضع فعلی بپذیریم، ظاهراً این است که ما تنها به تحلیل گزاره‌هایی درباره معنای معیار یک علامت، یا معنای یک علامت به طور کلی مجهزیم، اما در پرداختن به گزاره‌هایی درباره آن چه گوینده یا نویسنده خاصی از یک علامت در مناسبت و موقعیتی خاص قصد می‌کند (که چه بسا از معنای معیار آن علامت فاصله گرفته باشد)، هیچ تدارکی ندیده‌ایم؛ و این مطلب هم روشن نیست که چگونه می‌توان این نظریه را تغییر داد تا چنین تدارکاتی را ایجاد کند. حتی ممکن است کسی در نقد، پا پیش‌تر گذارد و بگوید که نظریه علی این واقعیت را نادیده می‌گیرد که معنای [به طور کلی] یک علامت باید برحسب آن چه استعمال‌کنندگان آن علامت در موقعیت‌های خاص از علامت، قصد می‌کنند [یا باید قصد کنند] تبیین شود؛ و لذا این مفهوم اخیر که در نظریه علی بدون تبیین باقی مانده است، در واقع مفهومی بنیادین است. من از این نقد ریشه‌ای‌تر طرفداری می‌کنم هرچند وقوف دارم که این نکته مشاجره‌آمیز و محل اختلاف است.

بنا ندارم نظریه‌های دیگر از نوع «گرایش علی» را بررسی کنم. تصور می‌کنم هیچ نظریه‌ای از این دست نمی‌تواند خود را از مشکلاتی شبیه آن چه من به صورت کلی به آن‌ها اشاره کردم برهاند مگر این که به طور تام و تمام از ادعای خود مبنی بر این که نظریه‌ای در ردیف و رتبه این سنخ از نظریه‌هاست، دست بشوید.

اکنون مسیر دیگری را که امیدوارم نویدبخش‌تر باشد بررسی می‌کنم. اگر بتوانیم معنای [این جملات] را روشن کنیم

"x meant NN something (on a particular occasion)"

«x به معنای غیرطبیعی چیزی (در موقعیت خاصی) بود» و

"x meant NN that so-and-so (on a particular occasion)"

«x به معنای غیرطبیعی آن است که فلان (در موقعیت خاص)»

و معنای

A meant NN something by x (on a particular occasion)"

«A از x چیزی را (در موقعیتی خاص) به نحوی غیرطبیعی قصد کرده بود و

A meant NN by x that so-and-so (on a particular occasion)",

«A از x قصد کرده بود که فلان (در موقعیتی خاص)»

می‌توان بصورت معقولی انتظار داشت که در این موارد:

"x means NN (timeless) something (that so-and-so),"

«X (به طور بی‌زمان) به معنای غیرطبیعی چیزی است (که فلان)»

A means NN (timeless) by x something (that so-and-so)

«A (به طور بی‌زمان) از x چیزی را قصد می‌کند (که فلان)».

و در مورد ایضاح (مفهوم عبارات) «به همان معناست» «می‌فهمد» «مستلزم است» و مانند آنها به ما کمک برساند. بیایید برای لحظه‌ای وانمود کنیم که ما ناگزیریم که فقط به گفته‌هایی پردازیم که می‌تواند آگاهی بخش یا توصیفی باشد.

قدم اول آن است که بگوییم «x به معنای غیرطبیعی چیزی بود» در صورتی صادق است که گوینده x از x قصد داشته باشد که باوری را در «مخاطب» ای ایجاد کند و این که بگوییم آن باور چه بود به این معناست که بگوییم x به چه معنایی غیرطبیعی است. این کار سودمند نخواهد بود. ممکن است دستمال (آقای) B را نزدیک صحنه قتل بگذارم تا به کارآگاه القا کنم که (آقای) B قاتل است؛ اما نباید بگوییم که آن دستمال (یا گذاشتن دستمال در آنجا به دست من) به معنای چیزی بود یا منظور من از گذاشتن دستمال این بود که B قاتل است. روشن است که ما دست کم باید اضافه کنیم که، برای آن که x به معنای چیزی باشد، نه تنها x باید با قصد القاء باور خاصی «ابراز» شده باشد، بلکه بیان‌کننده x باید این قصد را داشته باشد که «شنونده» در پشت این گفته به قصد وی پی ببرد.

این مورد 'هرچند بهتر است' به اندازه کافی خوب نیست. موارد زیر را در نظر بگیرید:

(۱) هیروودیس (Herod) سر یوحنا [یا یحیای] تعمیددهنده را بر روی طبقی به سالومه^۶ هدیه می‌کند.

(۲) کودکی که احساس بی‌حالی می‌کند، به مادرش نشان می‌دهد که چقدر رنگ پریده است (به این امید که مادر خودش از این وضع و حال نتیجه بگیرد و کمک کند).

(۳) من ظرف چینی‌ای را که دخترم شکسته است می‌گذارم به همان صورت که پر و پخش است بماند تا همسرم ببیند.

به نظر می‌رسد در این جا ما مواردی را داریم که آن شرایطی را که تاکنون برای معنای غیرطبیعی تعیین شده است، برآورده می‌سازد. برای مثال، هیروودیس قصد داشت کاری کند که

سالومه باور کند که یوحنا ی تعمیددهنده مرده است و بدون تردید می‌خواست که سالومه پی ببرد که او (هیرودیس) می‌خواهد که وی باور کند که یوحنا ی تعمیددهنده مرده است. و در موارد دیگر هم قضیه از همین قرار است. با این همه من یقیناً فکر نمی‌کنم که مایلیم بگوییم که در اینجا با مواردی از معنای غیرطبیعی مواجه ایم.

آنچه ما در پی یافتن آن هستیم، تفاوت بین برای مثال، «عمداً و به صراحت به کسی اطلاع دادن» و «گفتن» و بین «کسی را به فکر چیزی انداختن» و «گفتن» است.

احتمالاً راه‌گریز به ترتیب زیر است. دو مورد زیر را با هم مقایسه کنید:

(۱) من به آقای X عکسی از آقای Y را نشان می‌دهم که از رابطه خودمانی بیش از حدی با همسر آقای X پرده برمی‌دارد.

(۲) من تصویری از آقای Y را می‌کشم که رابطه خودمانی بیش از حدی را با همسر آقای X نشان می‌دهد و آن را به آقای X نشان می‌دهم.

[با بررسی این گزاره‌ها] احساس می‌کنم که می‌خواهم منکر آن شوم که در (۱) عکس مورد نظر (یا نشان دادن آن عکس به آقای X) اساساً به معنای غیرطبیعی چیزی باشد؛ در حالی که می‌خواهم تأکید کنم که در (۲) آن تصویر (یا کشیدن و نشان دادن اش) به معنای غیرطبیعی چیزی بود (یعنی این که آقای Y رابطه خودمانی بیش از حدی داشت)، یا لاقلاً من با این تصویر این قصد را (به طور غیرطبیعی) داشتم که (نشان دهم) آقای Y رابطه خودمانی بیش از حدی (با همسر آقای X) داشته است. چه تفاوتی بین این دو مورد وجود دارد؟ مسلماً در مورد (۱)، یعنی این که آقای X بفهمد که من قصد آن داشتم که به او بیاورم که بین آقای Y و همسر آقای X رابطه‌ای وجود دارد (کم و بیش) دخلی به ایجاد این تأثیر از طریق عکس ندارد. این عکس آقای X را سوق می‌دهد به این که دست کم نسبت به همسرش سوءظن پیدا کند حتی اگر به جای آن که من عکس را به او نشان می‌دادم، به طور اتفاقی، آن را در اطاق او جا می‌گذاشتم؛ و من (نشان‌دهنده عکس) از این مطلب بی‌اطلاع نیستم. اما این امر در مورد تأثیر تصویر من بر روی آقای X حائز اهمیت خواهد بود، خواه تلقی آقای X از من این باشد که من قصد داشتم او را از جریانی درباره همسرش خبردار کنم (کاری کنم که او باور کند جریانی در کار است) خواه نه، و کار من بی‌هدف و یا تلاشی برای ایجاد یک اثر هنری نیست.

اما اکنون به نظر می‌رسد که اگر این توجیه را بپذیریم خودمان را گرفتار مشکل دیگری

کرده ایم. زیرا برای مثال، گره به ابرو انداختن را در نظر بگیرید. اگر من خودبه خودی و به طور طبیعی گره به ابرو می اندازم، کسی که به [چهره] من نگاه می کند چه بسا این ابرو ترش کردن [نگاه اخم آلود] را علامت طبیعی ناخشنودی تلقی کند. اما اگر من به عمد گره به ابرو بیندازم (تا ناخشنودی خود را برسانم) می توان انتظار داشت که تماشاگری، به شرط آن که قصد مرا بفهمد، هم چنان نتیجه بگیرد که من ناخشنودم. آیا، در این صورت، نباید گفت که، از آن جا که انتظار توفیری در عکس العمل تماشاگر نمی توان داشت که ترش رویی مرا طبیعی تلقی کند یا به قصد آگاهی بخشی، ترش رویی من (عمداً) به معنای غیرطبیعی چیزی نیست؟ به گمان من می توان بر این مشکل فائق آمد؛ زیرا هرچند به طور کلی ابرو درهم کشیدن عمدی ممکن است همان اثری (در القاء باور به ناخشنودی من) را داشته باشد که ابرو درهم کشیدن طبیعی دارد، می توان انتظار داشت که این دو تأثیر واحدی داشته باشند تنها به شرط این که بیننده این گره در ابرو انداختن را به قصد رساندن ناخشنودی تلقی کند. یعنی اگر ما تشخیص قصد را کنار بگذاریم و اوضاع و احوال دیگر (از جمله پی بردن به عمدی بودن این ابرو ترش کردن) را حفظ کنیم، گرایش مولد باور ناشی از این ترش رویی را باید تضعیف شده یا از بین رفته تلقی کرد.

شاید بتوانیم آن چه را که لازم است تا A در اثر X به معنای چیزی باشد به ترتیب زیر جمع بندی کنیم. A باید قصد داشته باشد که با X باوری را در مخاطبی ایجاد کند؛ و هم چنین باید قصد داشته باشد که مخاطب بفهمد که گفته او با این قصد بوده است. اما این قصد و نیت ها مستقل نیستند؛ مقصود A از رساندن مقصود خود به مخاطب این است که در القای باوری به او سهمی ایفا کند، و اگر این کار را نکنند در تحقق مقاصد A خطایی در کار بوده است. علاوه بر این، قصد A از این که وقوف مخاطب از قصد او باید نقش خود را بازی کند، به گمان من مستلزم این است که A فرض می گیرد که این امکان وجود دارد که وقوف مخاطب به قصد او در واقع تأثیر خود را خواهد داشت و A این امر را استنباط از پیش حاصل شده ای تلقی نمی کند (مبنی بر این) که این باور در هر صورت در مخاطب پدید می آید، خواه وی به قصد گوینده از گفته اش پی ببرد خواه پی نبرد. شاید به اختصار بتوانیم بگوییم که: «مراد و مقصود (غیرطبیعی) A از X چیزی بود» تقریباً برابر است با [این که بگوییم] «A، X را با قصد القای باوری از طریق فهم این قصد بر زبان آورد» (به نظر می رسد که این گفته متضمن نوعی گفته متناقض نمای انعکاسی است، اما واقعاً این طور نیست).

اکنون شاید وقت آن است که ادعای گذشته خود را مبنی بر این که باید تنها به موارد آگاهی بخش پردازیم کنار بگذاریم. باید کار خود را با [ارائه] مثال‌هایی از جملات امری یا شبه امری آغاز کنیم. مرد بسیار آزمندی در اتاق من است و من از او می‌خواهم که از اتاق من بیرون برود؛ از این رو اسکناسی یک پوندی از پنجره به بیرون می‌اندازم. آیا در این جا گفته‌ای با معنای غیرطبیعی وجود دارد؟ خیر، زیرا آن گونه که من رفتار کردم، قصد نداشتم که فهم او از قصد من به هر نحوی در واداشتن او به ترک اتاق مؤثر باشد. این مورد نظیر مورد عکس (عکس آقای Y) است. از سوی دیگر، اگر من به در، اشاره می‌کردم یا کمی او را هل می‌دادم، آنگاه رفتار من چه بسا مساوی گفته‌ای معنادار غیرطبیعی تلقی می‌شد. دقیقاً به این دلیل که تشخیص قصد من مقصود من بود تا در تسریع بیرون رفتن او از اتاق مؤثر باشد. دو نمونه دیگر عبارت‌اند از این که (۱) پلیسی که با ایستادن در مسیر حرکت ماشین آن را از حرکت باز می‌دارد (۲) پلیسی که با تکان دادن دست ماشینی را متوقف می‌کند.

به اجمال به موردی از نوع دیگر توجه کنیم؛ اگر من در مقام یک ممتحن مردی را رد کنم، ممکن است که موجب ناراحتی یا عصبانیت یا تحقیر او شوم؛ و اگر آدم بد ذاتی باشم، ممکن است قصد (ایجاد) این اثر را هم داشته باشم و حتی نیت داشته باشم که او قصد مرا تشخیص بدهد. اما نباید متمایل به این باشم که بگویم مردود شدن او به دست من به معنای غیرطبیعی چیزی بود. از سوی دیگر، اگر من در خیابان با اتومبیل ناگهان جلوی کسی بیچم، مایلم که این مورد را در موارد معنای غیرطبیعی بگنجانم، و این تمایل به نظر من بستگی به این واقعیت دارد که من به نحوی معقول نمی‌توانستم از او انتظار داشته باشم که ناراحت (عصبانی یا تحقیر) شود مگر این که او به قصد من برای تحت تأثیر قرار دادن او به این شیوه پی می‌برد (مقایسه کنید با: اگر دانشکده من شهریه مرا به کلی قطع می‌کرد، آنان را متهم می‌کردم که باعث بدبختی من شده‌اند. اگر آنان یک سوم شهریه مرا کسر می‌کردند، ممکن بود آنان را متهم کنم که به من اهانت کرده‌اند؛ و در مورد مبالغی بینابینی چه بسا نمی‌دانستم که دقیقاً چه بگویم.)

در این صورت، ممکن است به ترتیب زیر نتیجه کلی بگیریم:

(۱) «A از x چیزی را (به طور غیرطبیعی) در نظر داشت» (تقریباً) برابر است با «A قصد داشت با اظهار x در مخاطب به واسطه وقوف به قصد او، تأثیری بگذارد»؛ و می‌توانیم اضافه کنیم که پرسش از این که منظور A چه بود پرس و جو از خصوصیات تأثیر مورد نظر است،

(هرچند البته همواره این امکان وجود ندارد که به پاسخ صریحی دست یابیم که متضمن قضیه موصولی باشد که با «که» معنای غیرطبیعی آغاز می‌شود، برای مثال، «باوری که...»).

(۲) « x به معنا غیرطبیعی چیزی بود» (تقریباً) برابر است با «شخصی از x چیزی را (به طور غیرطبیعی) در نظر داشت». در این جا هم مواردی وجود دارد که این سخن کاملاً تأثیر نخواهد داشت. مایلم که بگویم (در خصوص چراغ راهنمایی) تغییر وضعیت چراغ به (رنگ) قرمز به این معنای (غیرطبیعی) بود که وسایط نقلیه موتوری باید متوقف شوند؛ اما بسیار غیرطبیعی خواهد بود اگر بگوییم «کسی (برای مثال انجمن شهر) از تغییر وضعیت چراغ به قرمز این معنای غیرطبیعی را در ذهن داشت که وسایط نقلیه موتوری باید از حرکت باز ایستند». با این همه، به نظر می‌رسد که نوعی ارجاع به مقاصد شخصی در میان باشد.

(۳) « x (به طور دائم) به معنای غیرطبیعی آن است که فلان و بهمان» ممکن است در نگاه نخست با جمله‌ای یا جملات منفصله‌ای در باب آن چه «افراد» (به طور مبهم) از x (با قید و وصف‌هایی در مورد «تشخیص قصد») برای اثرگذاری قصد می‌کنند یک سان گرفته شود. من در مورد این مطلب نکته‌ای خواهم گفت.

آیا هیچ نوعی از تأثیر مورد نظری مفید و مثمر خواهد بود؟ و یا آیا ممکن است مواردی در میان باشد که تأثیری مورد نظر باشد (با قید و وصف‌های لازم) و با این همه، مایل نباشیم که از معنای غیرطبیعی سخن بگوییم؟ فرض کنید که من شخصی را بیابم که به گونه‌ای خلق شده که وقتی به او بگویم که هرگاه من به طرز خاصی ناله کردم می‌خواهم که او سرخ شود یا رفتار فیزیکی غیر معمولی از خود بروز دهد، از آن به بعد هرگاه او ناله مرا (و همراه با آن، قصد مرا) تشخیص می‌دهد سرخ می‌شود یا رفتار غیر معمولی از خود بروز می‌دهد. آیا، در این صورت، مایلم بگویم که آن ناله به معنای غیرطبیعی چیزی بود؟ من که این طور فکر نمی‌کنم. این مطلب به این واقعیت اشاره دارد که اگر بخواهیم x معنای غیرطبیعی داشته باشد، تأثیر مورد نظر باید چیزی باشد که به یک معنا در ضبط و مهار مخاطب است، یا به این واقعیت اشاره دارد که به معنایی از «دلیل» وقوف به قصدی که از x اراده شده از نظر مخاطب دلیل است و صرفاً علت نیست. ممکن است چنان به نظر برسد که گویی نوعی ایهام در این جا وجود دارد («دلیلی برای باور کردن» و «دلیل برای انجام دادن»)، اما گمان نمی‌کنم که این امر جدی باشد. زیرا، هرچند بی‌تردید از یک دیدگاه پرسش‌های راجع به ادله باور کردن پرسش‌هایی راجع به شواهد است و از

این رو با پرسش‌هایی که به ادله انجام دادن کار مربوط می‌شود کاملاً متفاوت است، با این همه، تشخیص دادن قصد گوینده در اظهار x (گفته‌توصیفی)، یعنی داشتن دلیلی بر این که باور کنیم که فلان، دست کم کاملاً همانند «داشتن انگیزه‌ای برای پذیرفتن فلان» است. تصمیم‌هائی «مبنی بر این که» ظاهراً متضمن تصمیم‌هائی «برای انجام دادن» است (و به همین دلیل است که ما می‌توانیم «باور نکنیم» و هم چنین «ناگزیر باشیم که باور کنیم»). (مورد «در خیابان با ماشین جلوی کسی پیچیدن» نیازمند بررسی تا حدودی متفاوت است، زیرا نمی‌توانیم به هیچ معنای روشن و صریحی «تصمیم بگیریم» که رنجیده شویم؛ اما می‌توانیم کاری کنیم که رنجیده نشویم) از این رو چنان به نظر می‌رسد که گویی تأثیر مورد نظر باید امری باشد که در ضبط و مهار مخاطب است، یا لاقلاً از سنخ اموری باشد که در ضبط و مهار اوست.

قبل از آن که به یکی دو ایراد پردازم نکته‌ای مطرح است. از آن چه در مورد ارتباط بین معنای غیرطبیعی و تشخیص قصد گفتم، به گمانم این نتیجه به دست می‌آید که (تا آن جا که حق با من باشد) تنها آن چه که ممکن است قصد اولیه گوینده نامید، به معنای غیرطبیعی گفته مربوط می‌شود. زیرا اگر من x را اظهار کنم به قصد این که (به مدد تشخیص این قصد) تأثیر E را القا کنم و نیت من این باشد که تأثیر E منجر به اثر دیگری « F » شود، در این صورت، تا آنجا که تصور می‌شود وقوع F تنها به E وابسته است، به هیچ وجه نمی‌توانم F را وابسته به تشخیص قصد من برای القای E قلمداد کنم. یعنی اگر (برای مثال) من قصد کنم که شخصی را با دادن اطلاعاتی به انجام دادن کاری وادار کنم، توصیف آن چه را من قصد کرده‌ام او انجام دهد نمی‌توان مرتبط با معنای (غیرطبیعی) گفته‌توصیفی من قلمداد کرد.

حال ممکن است پرسشی در مورد استفاده نسبتاً اختیاری من از کلماتی نظیر «قصد» و «تشخیص» پیش آید. من قصد ندارم تمام فعالیت گفتاری مان را با انبوهی از رویدادهای پیچیده روان‌شناسانه انباشته کنم. امید آن ندارم که هیچ گونه معمای فلسفی مربوط به قصد کردن را حل کنم، اما اجمالاً می‌خواهم استدلال بیاورم که هیچ مشکل خاصی در استفاده من از کلمه «قصد» در ارتباط با معنا پیش نمی‌آید. نخست، مواردی وجود خواهد داشت که در آنها یک «گفته» همراه یا مسبوق به «تصمیم» آگاهانه یا بیان روشنی از قصد است. (برای مثال، من اعلام می‌کنم که چگونه قصد دارم از x استفاده کنم یا از خود می‌پرسم چگونه «منظور خودم را بفهمانم»). روشن است که حضور چنین «تصمیم» صریحی، به نحوی نسبتاً شدید به نفع قصد گوینده (معنا) به

عنوان امری «از قبل طراحی شده» تلقی می‌شود؛ هرچند به نظر من طرح و نقشه‌ای قطعی و مسلم نیست؛ برای مثال، گوینده‌ای که قصد استفاده از لفظ (تعبیر) مأنوس و رایجی را به شیوه‌ای نامتداول اعلام کرده است ممکن است به استفاده مأنوس و متداول آن فرو غلتد. بر همین قیاس، در موارد غیر زبانی: اگر از قصد عاملی پرس و جو می‌کنیم، لفظ قبلی (مأنوس و رایج) به شدت اهمیت پیدا می‌کند؛ در عین حال، شخص ممکن است تصمیم داشته باشد که نامه‌ای را در سطل آشغال بیندازد و در عین حال آن را به اداره پست ببرد تا به صندوق بیندازد. به هنگام بلند کردن دست خود (برای انداختن نامه به داخل صندوق) ممکن است «به خود بیاید» و بگوید یا «اصلاً قصد انجام دادن این کار را نداشتم» یا «به طور قطع، باید قصد کرده باشم که این نامه را به صندوق بیندازم».

بی‌تردید مقاصد زبانی (یا شبه‌زبانی) به تصریح بیان شده، نسبتاً نادراند. در مواردی که چنین مقاصدی وجود ندارد، به نظر می‌رسد که به شدت به همان نوع معیارهایی متکی هستیم که در مورد مقاصد غیر زبانی بدانها اتکا داریم، مقاصد غیر زبانی‌ای که در آن نحوه کاربرد متعارف وجود دارد. چنین تصور می‌شود که گوینده‌ای قصد دارد آن چه را که به طور معمول [به دیگری] فهمانده می‌شود (یا به طور معمول فهماندن آن قصد شده است) بفهماند و ما به دلیل قوی‌ای نیازمندیم که بپذیریم استعمال خاصی از نحوه کاربرد متعارف فاصله گرفته است (برای مثال، او هرگز نحوه کاربرد متعارف را نمی‌دانست یا به دست فراموشی سپرده بود). به همین سان در موارد غیر زبانی، مسلم است که ما باید آثار و پیامدهای معمول اعمالمان را در نظر بگیریم.

وانگهی، در مواردی که برای مثال، درباره این که کدام یک از این دو امر یا امور دیگر را گوینده قصد انتقالشان را داشته است، تردید وجود دارد، ما غالباً ترجیح می‌دهیم که به بافت (سیاق) (زبانی یا غیر زبانی) آن گفته رجوع کنیم و پرسیم کدام یک از موارد بدیل با دیگر گفته‌ها یا دیگر افعال او مرتبط است، یا کدام قصد در موقعیت خاصی با هدفی که او در نظر دارد، مناسب و سازگاری دارد (برای مثال، مردی که در کنار آتش درخواست «دم»^۷ می‌کند، تلمبه باد دوچرخه درخواست نمی‌کند). موارد مشابه غیر زبانی روشن هستند، بافت (سیاق) معیاری است در حل و فصل این مسئله که چرا مردی که اندکی پیش، سیگاری را به لبش گذاشت، دست به جیب‌اش می‌برد؛ ربط و نسبت داشتن با هدفی روشن معیاری برای حل و فصل مسئله گریز انسان از یک گاو نر است. در پاره‌ای موارد زبانی، بعدها قصد گوینده (از گفته‌ای) را جویا می‌شویم و

در معدودی موارد (موارد بسیار پر زحمت و دشوار مانند هنگامی که از فیلسوفی درخواست می‌شود که معنای قطعه‌ای مبهم از یکی از آثارش را توضیح دهد) پاسخ او مبتنی بر آن چیزی که به یاد می‌آورد نیست بلکه بیش‌تر به یک رأی (نظر) می‌ماند، رأیی در باب این که گفته‌اش او را چگونه باید تلقی کرد. من در این باب مورد مشابه غیر زبانی سراغ ندارم، اما این مورد به قدری خاص (منحصر به فرد) است که ظاهراً باعث تفاوت مهمی نمی‌شود.

همه این مطالب بسیار روشن است؛ اما به یقین اثبات این که معیار قضاوت در مورد مقاصد زبانی با معیار قضاوت درباره مقاصد غیر زبانی بسیار شباهت دارد، به این معناست که نشان دهیم مقاصد زبانی به مقاصد غیر زبانی بسیار شبیه‌اند.

پی‌نوشت‌ها:

* مشخصات کتاب‌شناختی این مقاله به شرح زیر است:

Grice, H. P, "meaning", in *Reading in The Philosophy of Language*, edited by Rosenberg, Jay F. & Charles Travis, United States of America: Prentice-Hall, INC., Englewood cliffs, New Jersey, 1971, pp. 436-444.

۱. از آن جایی که واژه «mean» در زبان انگلیسی معانی متعددی دارد و در هر سیاقی ممکن است معنای خاصی از آن مراد باشد، لذا ناچاریم که در پاره‌ای از موارد اصل جمله انگلیسی را که در آن کلمه «mean» و مشتقات آن به کار رفته‌اند بیاوریم و معنای «mean» را در آن سیاق بدست دهیم. به عبارت دیگر، با این که کلمه «mean» در غالب جمله‌های انگلیسی به صورت واحدی به کار می‌رود، اما معنای آن در هر جمله تفاوت می‌کند. (م)

2. C. L. Stevenson, *Ethics and Language* (New Haven, 1944), ch.iii.

3. cognitive

4. act-object ambiguity

5. Ibid., p. 57.

۶. «Salome» نام دختر هیرودیس است. او در مقابل هیرودیس آنتیپاس رقصید (مرقس: ۶: ۱۷-۸) و در ازای این کار سر یوحنا (یحیای) تعمیددهنده را به او تقدیم کردند. (م)

۷. دم، نوعی تلمبه بادی به صورت کیسه چرمین بزرگ و دسته‌دار است که در کارگاه‌های دستی برای روشن و فروزان نگه داشتن آتش به کار می‌رود. (م)